

خاطرات یک مستوفی*

من روایت کننده‌ام و میرزا طاهر مستوفی کاشی که بعدها لقب بصیرالملک پیدا کرد و از افراد خاندان شیبانی کاشان بود گوینده. چون زندگانی دیوانی او خواندنی و شنیدنی است و برای تاریخ ایران مفید، می‌کوشم شما را به ایران یکصدسال پیش بازگردانم و بر مبنای یادداشتهای یک مستوفی به‌شما بنمایانم که ایرانیان دیوانی چگونه می‌زیستند و در میان زمامداران کشور چه می‌گذشت. روزانه چه می‌کردند، چه می‌خوردند و چگونه باهم معاشرت داشتند.

شرح حال خاندان شیبانی را که مرحوم مجیرالملک شیبانی نوشته است آقای ضیاءالدین مجیر شیبانی در سال (۱۳۲۱) شمسی چاپ کرده است. از آن کتاب خوب برمی‌آید که این خانواده در نظام اداری ایران مؤثر بودند. نام آوردن از چند تن از افراد خاندانشان ضرورت دارد.

ابونصر فتح‌الله‌خان شیبانی از شعرای مقتدر در سبک خراسانی و از کسانی است که به‌مناسبت پرهیز از مذهب‌سرائی مقامی ارجمند در دل دوستداران تاریخ ادبی ایران یافته. مجیرالدوله شیبانی از اعضای دستگاه علمی و انتشاراتی اعتمادالسلطنه بود که بعدها خود مدیر روزنامه‌های عصر ناصری و مظفری شد. دیگر میرزا غیاث‌مشهور به‌ادیب کاشانی است.

از متأخران این خاندان دو نام که بیشتر شناخته‌اند محاسب‌الممالک و وحیدالملک شیبانی‌اند و هر دو در جریانهای مشروطیت فعال بودند.

میرزا طاهر زندگیش در کار استیفا گذشت و به مستوفی‌گری رسید. از مستوفیانی بود که در عصر ناصری، از ۱۲۹۵ بعد به‌امین‌السلطانها، مستوفی‌الممالک، وزیر دفتر و اقبال‌الدوله و بسیاری دیگر از رجال نزدیک بود. مورد توجه شاه هم بود.

بصیرالملک مردی بود مذهبی و پابند به‌اجرای مراسم دینی. قرآنی که او چاپ کرده و کشف‌الآیات دارد به‌نام قرآن بصیرالملکی سالهای دراز در میان مردم رواج داشت.

می‌دانید که استیفا و مستوفی‌گری دارای فوت و فن محاسبه‌گری بود و برای این کار مبادی لازم بود؛ انشای خوب و خط خوب (خط و ربط).

از میرزا طاهر یک دوره یادداشتهای روزانه (سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۶ به‌مدت

* این کتاب با همکاری محمدرسول دریاگشت استنساخ و تصحیح شده است. به‌چاپ هم سپرده می‌شود. امیدست هرچه زودتر آن را بتوانیم منتشر سازیم.

شش سال) باقی مانده است که قسمتی از آن مربوط است به دورهٔ صدارت و قدرت مستوفی الممالک. نسخهٔ اصلی این یادداشتها در اختیار دوستم حضرت حسین ثقفی اعزازست و عکس آنها در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

خاطرات شش سالهٔ بصیرالملک بی‌گمان مکمل خاطرات اعتمادالسلطنه در آن سالهاست. زیرا اعتمادالسلطنه از مطالب دیوانی و استیفائی و آنچه مربوط به زندگی روزمرهٔ خودش و رجال دیگر و مردم عادی است تقریباً عاری است و بالعکس یادداشتهای بصیرالملک مملو است از مطالبی که ما را با وضع زندگی معمولی و روزمرهٔ رجال و اعیان و حتی افراد عادی آشنا می‌سازد و بطور کلی ایرانی را پیش چشم ما مجسم می‌سازد که سراسر سادگی بود - در همه چیز: خوردن، پوشیدن، نشستن و برخاستن، خریدن، فروختن، باغ آباد کردن، ملک داشتن.

یادداشتها مکمل خاطرات اعتمادالسلطنه است هم از باب اینکه اگر او مقداری از اعمال و حرکات زندگی رجال مانند مستوفی الممالک، قوام الدوله، اقبال الدوله، محمد ابراهیم چرتی و امین السلطان را شرح داده قسمتی دیگر در نوشتهٔ بصیرالملک مندرج است و مخصوصاً مطالبی که دربارهٔ ملاقاتهای خودش و رجال مؤثر زمان بیان می‌کند قابل مطالعه و رسیدگی است. اما هنوز درک نکرده‌ام چرا یک کلمه، درین یک‌ساله که از یادداشتهای او مورد مطالعه من قرار گرفته از ملیحک عزیزالسلطان ذکری نیست. البته در یادداشتها گاه اشاراتی به مطالبی می‌شود که برای خودش روشن بوده و اینک برای ما زیاد روشن نیست ولی باز از همانها نکته‌های تازه به دست می‌آید.

مستوفیگری در دورهٔ ناصری رسیدگی به هر گونه محاسبه‌ای بود: مالیات، وضع قنوات، اختلافات ملکی، بودجهٔ مملکت، مخارج دیوانی، کارشناسی املاک و رقبات و قنوات و نقشه‌کشی دهات و مساحت آنها، و تنسکات کارهای برواتی یعنی بانکی و ازین قبیل. میرزا طاهر مستوفی از مستوفیان متشخص و قابل اطمینان و دخیل در بسیاری از کارها بود.

اینکه عرض کردم از سراسر این یادداشتها نمای سادگی ایران و زندگی ایرانی به چشم می‌خورد نمونه‌هایش را از زندگی خود او شروع می‌کنم. این مطالعه بر اساس و منحصر به یک سال از نوشته‌های اوست که اورا قش در اکسفورد همراه بود.

اطلاعات جغرافیای شهری

میرزا طاهر اصولاً مستوفی نزدیک به دربار و مقیم تهران است. اگر گاهی سفرهایی به قزوین و زنجان یا سمنان و شاهرود و یا اطراف طهران می‌رود برای انجام دادن اوامر شاه و دیگر مسائل مربوط به حوزهٔ استیفائی اوست. بیشتر مطالب و گزارشهای او مربوط به روزهایی است که در طهران است. ناچار اطلاعات او دربارهٔ طهران دقیق‌تر و بیشتر از سایر قسمتهاست. مطالبی که دربارهٔ دهات و آبادیهای شمیران و ورامین و غار و فشا پویه می‌دهد از لحاظ اجتماعی و زراعی و ملکی اهمیت دارد. گاهی در طهران

نام از جاهایی می آورد که امروز برای ما مجهول است، بطور مثال از باغ ایلچی یاد می کند که خیال می کنم باید جایی بوده است متعلق به میرزا ابوالحسن ایلچی - زیرمدرسه ایلچی هم داشته ایم - دیگر باغ چاشنی ساز خانه معروف به باغ انوشیروان است که در عباس آباد بوده و قاعدتاً باید قسمتی باشد از آنچه امروز پادگان عباس آباد است. این هر دو اسم از گذشته هاست برای جغرافیای تاریخی تهران. همین نوع فواید را یادداشتهای بصیرالملک برای قزوین دارد. مثلاً از باغ وکیل قزوین یاد می کند که حکام به آنجا می رفتند و خلعت و انعام اشخاص را می دادند. و یا از کساروانسرای محمدآباد قزوین و وضع قرار گرفتن آن در سر راه تجاری و اصلی قم به قزوین عصر صفوی و وضع ساختن راه سنگ فرش شاه عباسی تذکر کرده است.

در یاد از حمامهایی که در طهران برای استحمام به آنها می رفته نام حمامهای: حمام وزیر، حمام میرزا حسین خان سپهسالار، حمام شاهزاده، حمام سیف الدوله، حمام امین السلطان، حمام حاجی، حمام ظهیرالدوله را می آورد و اینها حمامهایی بوده است که رجال و اعیان به آنها می رفته اند و امروز جز حمام وزیر (اگر حمام میرزا عیسی مقصود باشد) از بقیه حمامها خبری و اثری همگانی نیست.

اصطلاحات گم گشته

وجود اصطلاحات گم گشته و فراموش شده و مرده درین یادداشتهای، در هر رشته، بهره ای است دیگر برای آشنا شدن ما با تمدن دوره قاجار ایران، مثلاً:

— روفرش، الجة ریسمانی

— رومی بندی درگاه

— نیم تخت

— اسب قبل منقلی

— نظامی (آجر)

— ناوه کش

— هیزم کهک (یوشن) که خوب می سوخته است

— کال (گذرگاه آب و سیل در بیابان)

— ساباب (ساباط)

— خر بوزه تخم قند که در بهجت آباد کاشته می شده

— خر بوزه مجدآبادی قزوین

— فرش لحافی (صنیع الدوله گفت (در سلطنت آباد) بروید برج را اندازه بگیرید

به امین السلطان بگوئید فرش لحافی بدوزد و روی آن را پارچه های یزدی بکشد).

شناسائی اشخاص

این یادداشتهای درباره اشخاص کم شناخته و یا کلاً ناشناخته، گنجینه ای است. درین یادداشتهای با نام نقاشی آشنا می شویم که او را سید نقاشباشی شیرازی می نامد و من خبری از او نداشتم. از کمال الملک غفاری که در آن روزگار به میرزا محمد نقاشباشی

معروف بود چندین بار اسم می برد. جوانی بوده است که گاه به گاه به منزل این مستوفی پیر مرد سر می زد. یکجا اشاره ای می کند به قضیه قلمدان او که ظاهراً امین السلطان گرفته بوده و نمی داده است.

می نویسد: فقره میرزا محمدخان را عرض کردم قلمدان او را رد کردند و روز بعد می نویسد سعید رفت خانه میرزا محمدخان نقاشباشی قلمدان او را که صدراعظم پس داده بود برد به او داد.

من می دانستم که در قزوین شاعری بوده است به نام ناجی که کارش اهاجی و طنز سرایی بوده ولی نمی دانستم که در دستگاه حکومتی آن شهر کار منشی گری می کرده است. بصیرالملک درجایی نوشته است که حاکم نامه ها را به ناجی شاعر داد که به بیاض آورد. درین یادداشتها روز وفات ادیب الملک برادر اعتمادالسلطنه و وفات شیخ جعفر که موجب تعطیل دو روزه بازار شد ذکر شده و از مراسم سان شتر و قاطر در حضور ناصرالدین شاه یاد می کند.

ازین نوع فواید جنبی و جزئی یادداشتها که در گذریم می خواهیم بدانیم و دریابیم که یک مستوفی در روزگار ناصرالدین شاه چه کارهایی را برعهده داشت و روزگار و زندگی را به چگونه می گذرانید.

محل کار مستوفی

از مجموعه نوشته های این روزنامه برمی آید که مستوفی هم، بمانند اکثر رجال آن روزگار اطاق و دفتر کارش همان خانه اش بود و محلی خاص نداشت که همه روز در آنجا حاضر شود و به محل و عقد امور بپردازد. اما یک جای ثابت و مشخص در تهران وجود داشت که بعضی از رجال مهم و افراد مؤثر حکومتی معمولاً روزها به آنجا سر می زدند. ولی آنها که کار رسمی تر و مربوطتر داشتند تقریباً همه روزه به آنجا می رفتند و آن «درخانه» بود و آنجا عبارت بود از درخانه شاه (کاخ گلستان و تابستانها صاحبقرانیه). اعتمادالسلطنه هم در روزنامه خاطرات می گوید که تقریباً همه روزه به آنجا می رفته است. در سراسر یادداشتهای بصیرالملک هم می بینیم که معمولاً یکی دو روز درمیان به درخانه می رفته. در آنجا معدودی از مصادر امور درباری اطاق و دفتر کار داشته اند. مانند امین السلطان و امین الملک. رجالی که به درخانه می آمدند عادتاً به اطاق امین السلطان می آمدند و ساعتی می نشستند. یکی از محللهائی که در درخانه پاتوق رجال بود آبدارخانه آنجا بود. بصیرالملک مکرر یاد می کند که به آبدارخانه رفتم و فلان کس و فلان کس را دیدم. در یادداشتهای بصیرالملک می بینیم که در همین نشست و برخاستها که او آن را گاه «مجلس» می نامد روزانه با جمعی از رجال مملکتی ملاقات می کرده است: امین السلطان، میرزا محمود وزیر، اقبال الدوله، امین السلطنه، امین الملک، خازن الملک، حاجب الدوله، سیف الملک، صدیق الدوله، و دیگران.

روزگاری که از آن صحبت می کنیم مستوفی الممالک (میرزا یوسف خان) شخص اول و صدراعظم ایران بود. اما این مرد که به آقا مشهور بود و صفات درویش مسلکی

داشت کمتر به درخانه می آمد. روزها را در خانه شخصی خود می ماند و به کارها می پرداخت. بهمین ملاحظه بصیرالملک برای عرض گزارش امور استیفا و کارهای دیگری که خواهیم دید معمولاً روزی یکبار وقت یا بیوقت به منزل آقا می رفته است: گاهی صبح، گاهی ظهر وقت نهار و گاهی عصر و گاهی بعداز نماز شب.

این جناب مستوفی بعضی از روزها هم به درخانه و یا خانه آقا نمی رفته. به علت سرما خوردگی، به علت سرد بودن هوا، به علت روزه داشتن و بالاخره به علت بی حوصله بودن. مثل امروز نبود که کارمند دولت همه روز و سروقّت معین باید در اداره حاضر باشد.

وظایف مستوفی و امور ملکی

از کارهای این مستوفی که در یادداشتهای خود بدانها اشاره می کند و آنها را در درخانه و خانه رجال و در خانه خود انجام می داده حل و فصل دعاوی ملکی است که میان خالصه و رجال و یا میان خودآنان اتفاق می افتاد و شاه چون مطلع می شد آن را به یکی از مستوفیان وامی گذارد تا رسیدگی کند و جریان امر را گزارش دهد. یک جا نوشته است «اطاق امین السلطان گفتگوی قنات وزیر امور خارجه با کشیکچی باشی بود، قرار شد پس فردا روز دوشنبه برویم منزل امین حضور و از آنجا برویم سرقنات حکم بکنیم.» اغلب دعاوی ملکی آن روزگار بر سر حریم قنوات و تجاوزهایی بوده است که مالکی به مالک دیگر می کرد و درین یادداشتهای موارد متعدد ذکر شده و همه مطالبش برای کسانی که امروزه درباره آب و آبیاری ایران و مسائل قنات کار می کنند ارزشمند است. مثلاً درباره دعوی قنات میان قاسم آباد ملک التجار و قصر فرمانفرما در شیران نوشته است رفتیم و رسیدگی کردیم معلوم شد حق با ملک است (این را به طعنه می نویسد زیرا معمولاً ملک التجار از کسانی بود که در کار حقه و دغلی سرآمد فن و شهره در روزگار خود بود)، یک کاغذ مفصلی نوشته برحقیانیت ملک التجار مهر کردم حاجی ابوطالب هم مهر کرد ولی حاجی میرزا حسن و مقنی باشی مهر نکردند.

گاه اختلافها جنبه اداری و معمولی داشت و میان دو نفر از اعضای عادی دیوانی بود ولی باز به راپرت دادن و مهر و امضا می رسید. نشانه اش این یادداشت است: امروز رفتم به اطاق آبدارخانه. امین الملک آمد و رفت به اطاق خودش. رفتم پیش او قدری نشستم دوباره آمد توی این اطاق. حیدرعلی و محمد تقی خان آمدند. عمل آنها نگذشت راپرت مجلس را نوشتند مهر کردم. حاجی میرزا رضاقلی مهر نکرد.

رسیدگی به امور خالصه های دولتی و ممیزی آنها و نیز ممیزی املاک برای مالیات یکی دیگر از کارهای مهم مستوفیان بود و بصیرالملک درین امر تخصص و خیرویت داشت.

نمونه این است: فرمایشات درباب تعیین حدود خالصهجات فرمودند (به صدر اعظم و قوام الدوله و امین السلطان که شرفیاب شده بودند) و خیلی بد گفتند به کسانی که از ملک خالصه برده اند. بنده و میرزا محمود را مأمور به این کار کردند. بعد صحبت اراضی

بیرون در میان آمد. فرمودند نمی‌دانیم چه شد؟ امین‌السلطان سخت عرض کرد. به آقا حاکم شد رسیدگی نمائید. من تفصیل را عرض کردم فرمودند به آقا حالی کن.

قسمتی از یادداشتهای روزانه‌اش مربوط می‌شود به طرز صورت برداری و نقشه‌کشی دهات قزوین که از طرف دولت به آنجا اعزام شده بود و برای این کار چند نفر همراه داشته است. یکجا در قزوین می‌نویسد که امروز صحاف و نقاش و میزرا تا غروب مشغول به کار نقشه و کتابچه بودند. خودش در یک جای دیگر از یادداشتها اشاره‌ای کرده که مردم قزوین از ممیزی او دلخوش نبوده‌اند. عین عبارتش این است: میرزا مهدی گفت ملا آقا بدقوم‌الدوله کاغذ نوشته بود که مردم از ممیزی قزوین تحاشی دارند.

کتابچه عبارت بود از آنچه امروز به آن گزارش می‌گویند و این کتابچه حاصل عمل یک مستوفی بود برای تقدیم کردن به شاه یا صدراعظم یا وزیر. و جزین کتابچه عبارت بوده است از صورت جمع و خرج ولایات و یا ثبت آبادی و املاک. در همین یادداشتها یکجا می‌نویسد امروز یک ورق از کتابچه مرحوم حاجی میرزا آقاسی را نوشتم و تصور می‌کنم مرادش همان کتابچه املاک و متصرفات میرزا آقاسی باشد که موقع برکنار شدن از صدراعظمی همه را به شاه وقت بخشید و املاکش که شاید یکهزار ده و رقبه بود به صورت خالصه مملکتی درآمد. نسخه املاک مذکور بخط خود حاجی در کتابخانه مرکزی دانشگاه محفوظ است و من درباره آن مقاله‌ای در مجله یغما منتشر کرده‌ام. جزین تهیه دستورالعمل خرج هم از وظایف مستوفیان بود که پس از مهر کردن مستوفی‌الممالک یا نایب او و صحنه گزاردن شاه به ولایات و ادارات فرستاده می‌شد. یکبار نوشته است: فقره دستورالعمل سمنان را عرض کردم نگرفت طفره زد.

هیزم سلطنتی

قسمتی از رسیدگی به درآمد و هزینه‌های باغات شاهی (بیوتات سلطنتی) هم در عهده بصیرالملک بود و از جمله آنها حساب هیزم مصرفی یا فروشی شاه بود و آن قدر درآمد حاصل از هیزم باغ سلطنت آباد و صاحبقرانیه و دوشان‌تپه که مبلغی زیاد هم نمی‌شد برای شاه مهم بوده است که در یک مورد چند روز وقت شاه و امین‌السلطان و بصیرالملک بدان مشغول شده بود.

یک روز می‌نویسد: به امین‌السلطان گفتم تا حال صد و سیزده خروار هیزم از سلطنت آباد آورده‌اند.

روز دیگر می‌نویسد: رفتم سلطنت آباد خبازها نیامدند آقا حسینعلی آنجا بود. من و باغبان باشی رفتیم گردش کردیم هیزمها و تراشه‌ها را دیدیم.
(معلوم می‌شود که قصد داشته‌اند آنها را به نانوایان بفروشند).

ناصرالدین‌شاه درین امور جزئی دقت نظر خاص داشت و از سفرنامه‌هایش بخوبی این نکته به دست می‌آید. از نوشته بصیرالملک هم درجایی که باز صحبت هیزم است به عمق توجه شاه برمی‌خوریم: نوشته است فرد هیزم را نوشته دادم به امین‌السلطان گفت نگاه دارید تا شاه پائین تشریف بیاورند. بعد که شاه پائین آمدند فرد را دادم به شاه دستورالعمل

به‌امین‌السلطان دادند که چطور فرد را بنویس.

چند روز دیگر می‌نویسد: امین‌السلطان آمدند درباب فرد قیمت هیزم بیانی نمودند که هشتادو پنج تومان باقی و سی و پنج تومان پول سر بید را بیاورید به‌حضور مبارك و باقی هیزمها را هم بفروشید و هیزم برگ باریک هم هرچه هست به‌حضور مبارك به‌جهت بخاری ببرید. به‌مشهدی ابوالقاسم سپردم که هیزم برگ باریک را به‌جهت بخاری ببرد و فرستادم پیش‌آقا هدایت هشتاد و پنج تومان را توی يك کیسه و سی و پنج تومان را توی يك کیسه کرده آوردند و از من نوشته گرفتند. پولها را با آقا زین‌العابدین برداشته رفتم توی اطاق خلوت شاه. امین‌السلطان بیرون آمدند. اظهار شد گفتند حالا باشد تا باقی هیزمها فروخته شود. پولها را زین‌العابدین برد نوشته مرا آورد پاره کردم.

یکجا می‌نویسد: بعد فرمودند امین‌السلطان کاغذها و حساب هیزم را بیاورد پیش ما. فرد هیزم را که نوشته بودم دادم امین‌السلطان. درباب هیزم دوشان تپه گفته بودند که آن هم باید هیزم طاق باشد. فرد را گرفتم عوض کردم.

چند روز بعد نوشته است فرد حساب هیزم را تجدید کردم. قبض هیزم سلطنت‌آباد را از عباسعلی سراپدار گرفتم دوطرفی که بدهم بدامین‌السلطان که به‌شاه بدهند. و بالاخره از تغییر امین‌السلطان درباب مصرف بخاریهای نارنجستان یاد می‌کند و می‌نویسد هفت عدد بخاریهای نارنجستان را ملاحظه کرده برآورد هیزم آن را کردم. صورت نوشته آوردم پیش امین‌السلطان. تغییر کرد که تازه عرض شده.

کارهای مستوفی‌گری جز حساب‌رسی و شمارش کردن چیز دیگری نیست. به‌همین ملاحظه وقتی که شاه باغ تازه‌ای در سلطنت‌آباد ایجاد می‌کنند و در آن درخت تازه کاشته می‌شود بصیرالملک به‌آنجا سرکشی می‌کند. می‌نویسد امروز سلطنت‌آباد رفتم، با منصور درباغ تازه. درختهای چنار را که آقا حسینعلی خریده بود شمردم. شاه به‌آنجا تشریف آوردند. سواره در باغ گردش کردند.

فردای آن روز می‌نویسد: شاه را زیارت کردم. امین‌السلطان مرا نهار داد. صنیع‌الدوله در باب چنارها حرف زد.

املاک و مالیات

می‌دانید که باغ لاله‌زار (درمحل کنونی خیابان لاله‌زار) از باغهای معروف و موردنظر شاه بود و در قسمتی از همین محل است که بعدها خانه امین‌السلطان اتابک بوجود آمد و مآلاً مدرسه علوم سیاسی در آن استقرار یافت. از یکی از یادداشتهای بصیرالملک این‌طور برمی‌آید که میرزا جوادخان روبه درب لاله‌زار قهوه‌خانه‌ای باز می‌کند. این امر برای دستگاه سلطنت‌گران بود ولی به‌زور و فشار حکومتی متوسل نمی‌شوند که قهوه‌خانه را ببندند. بصیرالملک می‌نویسد عصر رقعاً امین‌السلطان پشت پاکت رسید که قهوه‌خانه میرزا جوادخان را ملاحظه کنید که رو به‌درب لاله‌زار باز می‌شود ضرر دارد یا ندارد. میرزا شفیع‌خان را فرستادم دید نوشت که ضرر ندارد. پس

یکی از کارهای مستوفی تفتیش و اظهار رأی در اموری بود که در روزگارهای بعد به عهدۀ شهرداریها واگذار شده است و از امور «احتساب» شمرده می‌شد.

از کارهای دیگر مستوفی دادن نامه‌هایی بوده است که از حکام و ولات درباب امور استیفا و دستورالعمل به او می‌رسید و او آنها را به امین‌السلطان می‌داده است که به عرض برساند. از یک یادداشت بصیرالملک معلوم می‌شود که امین‌السلطان هم برای رخنه در نظر و رأی شاه تمهیداتی داشته است. در یادداشت بصیرالملک می‌خوانیم از امین‌السلطان پرسیدم که رقعتهجات سعدالملک را به نظر شاه رساندید گفتند بلی مقدمات را چیده‌ام. (یعنی یک باره نگفته است که شاه مخالفت کند).

تقسیم ترکه در گذشتگان یکی دیگر از کارهای مشخص و مختص مستوفیان بود. در یادداشت‌های بصیرالملک به مواردی چند برمی‌خوریم و از آن زمره است این یادداشت که نتیجه اقدامات بصیرالملک و دنباله یادداشتهای قبلی اوست. می‌گوید خانه‌های مرحوم حاجی میرزا شفیع را به میان ورثه قسمت کردیم باید ثبت آن را گرفت.

املاک مستوفی‌الممالک (آقا)

دایره حل و عقد امور زیر نظر بصیرالملک وسعت داشت و بجز کارهای درباری و دیوانی به خدمات مباشری در کارهای مستوفی‌الممالک (صدراعظم) می‌کشید. روزهای متعددی را می‌بینیم که یادداشتهای بصیرالملک به سرکشی و سرآوری امور ملکی مستوفی‌الممالک اختصاص دارد. چند مورد از آنها را یاد می‌کنم. ضمناً بگویم که مستوفی دارای املاک و آبادیها و مزارع متعدد در اطراف تهران بود که یوسف‌آباد و بهجت‌آباد و ونک و فرحزاد از آن جمله بود.

— فرحزاد را گفتند پانصد تومان مالیات می‌دهم. ببینید منفعت من چه چیزست؟ در ونک همینطور. یوسف‌آباد را گفتند. نظر آباد را دادم پارسال ده خروار کاشته بودند امسال بیست خروار کاشته‌اند. تمام خرج زراعت را آقا داده‌اند (یعنی رعیت خرجی نکرده).

دو روز بعد — نظر آباد را تماماً از شتوی و صیفی برآورد کردیم. صیفی بهجت‌آباد را هم برآورد کردیم.

بعدتر — امروز رفته اراضی صیفی و شتوی بهجت‌آباد را با حسین جریب کرده رفتیم یوسف‌آباد.

باغ موستان خوب دور را دیده نوشتم. رسیدگی بصیرالملک به درآمد املاک مستوفی قریب دو هفته طول می‌کشد و در نوشته‌های او ما با وضع ملکی و مالی یکی از اعیان طهران در آن روزگار که درویش مسلک و آقامنش و مهمان نواز بود و همۀ مملکت به او احترام می‌گذارند آشنا می‌شویم. روز مراجعت به طهران نوشته است در دهات حضرت آقا بودم من جمله هشت روز در فرحزاد... (هنگام بازگشت به طهران به زیارت امامزاده داود می‌رود) و آنجا هم سری به املاک مستوفی می‌کشد. نوشته است «در مراجعت از امامزاده داود ینجه‌های پای کتل

را جریب کردیم.»

بصیرالملک تنها به رسیدگی و سرکشی املاک مستوفی نمی برداخت بلکه برای دیگر رجال هم همین گونه کارها می کرد. در این یادداشتها مکرر بر مکرر به کارهایی که جهت اقبال الدوله همشهری خود می کرده اشاره شده است. در مورد میرزا علی خان امین الدوله نوشته است «سوار شده زفتم باغ امین الدوله (یعنی پارک). نظنتری آنجا بود (باغبانهای معروف طهران تا چهل سال پیش معمولاً نظنتری بودند) اراضی را ذرع کردم حساب آنها را مشخص کردم.»

کاغذ و قلم و دوات شاه

یکی از وظایف خاص بصیرالملک تهیه و تراشیدن قلم و مرکب ریختن به دوات شاه بود. يك جا می نویسد:

«آدم توی باغ شاه را زیارت کردم. به من فرمودند قلمهای مرا اصلاح کن. رفتم دوات و قلمدان را برداشته بردم حجره کبخسرو. منصور هم بود فرستادم ده غیره قلم خرید آورد. نیم دسته کاغذ خوب خریدم الوان آهار دار. ده دانه از قلمها را منصور تراشید بردم پیش شاه. توی باغ رسیدم. گفتند قلمدان را آوردند منزل شما که دوات را توی آن بگذارید. فراش رفته بود دو سه نفر سرایدار هم درین بینها پیش من آمد. تعجیل در آوردن قلمدان نمود. قلمها را و کاغذ را به نظر مبارک رساندم. عرض کردم این کاغذها خوش قلم است بنویسید. يك دو صفحه را مرحمت کنید بدهم تذهیب کنند. فرمودند خوب است.»

يك روز دیگر می نویسد: کاغذ و قطعه و ده عدد قلم تراشیده بودم. شاه که آمدند دادم به امین السلطان به حضور همایون برد عرض کرد. فرمودند بگذار روی میز. باز جای دیگر می نویسد: قلم و مرکب برده بودم که به قلمدان شاه بگذارم رضاخان پسر سرایداربازی پیدا نبود، مدتی طول کشید تا آمد قلمدان را بیاورد. ده عدد قلم را به او دادم و رفتم حجره گشتاسب.

البته باید گفت که ناصرالدین شاه دستورها و نامه های روزانه خود را که بسیار زیاد می نوشت با قلم آهنی فرنگی می نوشت و قلمهای فی را برای مشق نویسی می خواست. می دانیم که او به خوشنویسی و نقاشی علاقه مند بود و کارهای زیادی ازین دو هنر او در دست است و نیز به کتب شعر قدما علاقه داشت و خود شعر می گفت و دیوان شمس را گریده کرد، همان که به نام شمس الحقایق چاپ شده است و نیز کتاب لغتی دارد به فرانسه به فارسی که تا حرف دال آن به چاپ رسیده است.

کتابخانه سلطنتی

کتاب آوردن از کتابخانه برای شاه نیز از زمره کارهایی بود که گاه به بصیرالملک ارجاع می شد. در دستگاه ناصرالدین شاه محلی بود که به اطاق موزه شهرت داشت و میرزا علی اکبر مستوفی موزه بود. اتفاقاً اسم میرزا علی اکبر درین یادداشتها به کرات آمده و

از کارهایی که مربوط به موزه می‌شود یادها کرده است بصورت مثال نوشته:
 پولهای کهنه را که در سلطانیه تحصیل شده بود (هنگامی که به‌مأموریت ممیزی
 زنجان و قزوین رفته بود) دادم به‌امین‌السلطان گفتند توی پاکت بگذارید سر آن را
 بنویسید. نوشتم دادم بردند پیش شاه.
 در جای دیگر: رفتم صاحبقرانیه چادر امین‌السلطان. خود ایشان خدمت شاه
 بودند. امین‌لشکر آنجا بود. میرزا علی‌اکبر هم آنجا بود. زمردها را با نجار باشی قاب
 می‌ساختند.

سخن برسر کتاب بود. بصیرالملک دو مورد را ذکر می‌کند که دو کتاب نفیس
 مورد علاقه و طلب شاه پیدا نمی‌شده. شنیدن آنچه درین باره نوشته است خالی از تفتن
 نیست. کتابخانه‌ای که ناصرالدین شاه داشت از زمان فتحعلی‌شاه به‌گردآوریش آغاز
 شده بود و ناصرالدین شاه خیلی بدان افزود و قسمت اعظمش از عهد اوست. همان
 است که به کتابخانه سلطنتی شهرت دارد.

— شاه خواستند رفتم بالا، فرمایش سنگها [ی معدن] را فرمودند. بعد فرمودند
 کتاب گلستان خط علیرضا در کتابخانه پیدا می‌شود؟ عرض کردم پیدا می‌شود. قرار
 شد برویم کتابخانه کتاب را پیدا کنیم.

— دو روز پس از آن می‌نویسد: امروز رفتم که برویم کتابخانه. میرزا علی‌اکبر
 آمده بود. امین‌السلطان گفتند شاه فرمودند کتاب نیست. پسر ملاباشی برده است. من
 گفتم کتاب هست. میرزا علی‌اکبر گفت کتاب نیست...

بالاخره کتاب پیدا نمی‌شود و به‌شاه مطلب را می‌گویند. کار به اینجا می‌انجامد که
 نوشته است: درباب کتاب قرار شد کتابخانه را که گاشی می‌کنیم آنوقت بگردیم پیدا کنیم.
 با وجود این موضوع کتاب خاتمه نمی‌یابد. چند روز بعد نوشته است:

بعد رفتم کتابخانه. کتابی که چند روز قبل کلیات شیخ قطع وزیر کویچک
 جلد مقوای سبز بیرون آورده در حضور مبارک بود آوردند به کتابخانه گذاشتم. میرزا
 حسین پسر میرزا علی‌اکبر آمده بود که کتاب گلستان را پیدا کند پیدا نکرد.

در مورد کتاب دیگر می‌نویسد: فرمودند کتاب میرزا محمد علی طهرانی هست
 عرض کردم بلی هست. فرمودند بیرون بیاورید... شب رقعتهای از ابوالحسن‌خان
 پیشخدمت رسید که شاه فرمودند کتاب میرزا محمدعلی در کتابخانه هست یا خیر؟...
 در ثبت پیدا نکردم جواب رقعته او را نوشتم. در کتاب هم گشتم میرزا محمدعلی بجز
 او یعنی میرزا محمدعلی آشتیانی عموی صدراعظم، دیگر به این اسم شاعری نیست.

یک نکته هم اینجا برایتان روشن می‌شود که صورت ثبت و ضبط اموال شاه نزد
 بصیرالملک و به‌مرسوم آن روزگاران درخانه‌اش بوده و شبانه آن را در اختیار داشته
 و توانسته است براساس آن جواب شاه را بگوید.

سادگی زندگی

یکی از گوشه‌های پرلطفی که ازین یادداشتها عاید می‌شود سادگی زندگی و طرز

معاشرت رجال باهم است و این سادگی در رفتار ناصرالدین شاه هم مشهود است. نمونه‌هایی را می‌خوانیم:

— وقت ناهار، امین‌السلطان، قوام‌الدوله، عضدالملک در اطاق آبدارخانه ناهار خوردند. من بیرون راه رفتم تا ناهار بیرون آمد. آنوقت رفتم توی اطاق نشستم. میرزا علی پسر میرزا علی‌اکبر و میرزا رضاقلی‌خان آنجا بودند. بعد از ساعتی مخبرالدوله آمدند آنجا. امین‌السلطان را شاه خواستند. بقیه هم از اطاق بیرون آمده بروی طاق‌نما نشستند.

— من رفتم درخانه. امین‌الملک دم سکو نشسته بود. من هم نشستم.

— امروز عید مولود رفتم درخانه. امین‌السلطان دم‌سکوی آبدارخانه نشسته بود.

جمعی هم بودند. من هم پهلوی صبیح‌الدوله دم نیم‌تخت نشستم.

خورد و خوراك

مهمترین مظهر سادگی زندگی آن روزگار خورد و خوراك رجال است که درین یادداشتها آگاهیهای خوبی از آن به‌دستمان می‌آید:

مقدمتاً باید گفت که بصیرالملک ناهار را هر کجا پیش می‌آمده می‌خورده و اگر درخانه یکی از رجال و مصادر امور بوده در همانجا به خوردن ناهار می‌پرداخته. میان مردم ایران ازین حیث بزرگواری و مهمان‌نوازی همیشگی بوده است که وقت غذا هر چه داشته‌اند می‌آورده‌اند و باهم می‌خورده‌اند.

البته بصیرالملک در یادداشتها همه روز ننوشته است که چه خورده و کجا خورده، ولی در خلال يك سالی که فعلاً مورد مطالعه من است قریب به پنجاه بار به ناهار یا شام خود اشاره می‌کند و آنها را چنین طبقه‌بندی توان کرد.

با رجال و در خانه رجال

□ اول در خانه مستوفی‌الممالک صدراعظم ملاک آقامنش آن روزگار.

— رفتم خانه آقا. ناهار نخورده بودم. عصر نان خشک و پنیر آوردند.

— در خانه آقا نشستم تا عصر، ناهار نان و پنیر و سکنجبین، از خود نان خریده خوردیم.

— امروز صبح رفتم خانه صدراعظم... مدتی در اطاق کوچک که قوام‌الدوله آنجا

بود نشستم ناهار آوردند رفتم سر ناهار.

□ در خانه وزیر دفتر نایب مناب مستوفی‌الممالک و پدر دکتر مصدق

— رفتم خانه وزیر دفتر آنجا ناهار خوردم.

— از درخانه رفتم منزل وزیر دفتر آنجا ناهار خوردم.

□ همراه امین‌السلطان

— با امین‌السلطان رفتم خلوت آبدارخانه. سیف‌الملک و علاءالدوله هم بودند.

با امین‌السلطنه رفتند توی اطاق. مرا هم خواستند رفتم. با امین‌السلطان ناهار خوردیم.

علاءالدوله و سيف الملك ناهار نخوردند گفتند روزه هستیم.

— امروز خانه بودم. آدم امین السلطان آمد خبر کرد رفتم در خانه. امین السلطان پای موزه نشست بود. از من فرد حساب هیزم را خواست نوشته بودم. حاجی میرزا حسن ممیز آنجا بود. چهار عدد نان و پنیر از خانه حاجی میرزا حسن آوردند. دو دوری چلو کباب هم سرهنگ سوادکوه راه انداخت. ناهار خوردند. من ناهار خورده بودم. حاجی محمد حسن امین دارالضرب هم آمد.

□ در منزل امین الملك (برادر امین السلطان):

— يك مجموعه پلاو بی همه چیز ناهار خوردیم.

□ در منزل مشیر خلوت

— رفتم خانه مشیر خلوت نان و مربا خوردم. چای خوردم.

□ در منزل و باغ اقبال الدوله

— نان خشك و پنیر خوردم.

— رفتم باغ اقبال الدوله ناهار چلو کباب صرف شد.

— در باغ اقبال الدوله ناهار چلو کباب خوردیم.

— رفتم باغ اقبال الدوله بین راه پول دادم به محمود نان و پنیر خرید آورد باغ خوردم.

يك دانه ترب هم اقبال الدوله گفتند از باغ آوردند. بعد چای صرف شد.

□ با معین السلطنه، قره‌وین

— جناب معین السلطنه ترپلاو (ظاهراً باید بعلت کسالت باشد) میل فرمودند تشریف

بردند اندرون. من تنها ماندم. دو دوری شام با يك خورش قیمه آوردند.

□ در منزل خودش

— حاجی آقا قلعه بلندی عصر آمد شب ماند. شام آبگوشت بادنجان خورد و رفت.

— سحر برخاسته کمی نان و پنیر و دو فنجان چای خوردم.

— آمدم منزل نان و پنیر و انگور و هندوانه خوردم خوابیدم.

(روز دوم نوروز) — شام گوشت نداشتیم پلاو عدسی پخته بودند.

□ خارج از خانه

— حجره گشتاسب بالاخانه نان و پنیر و هندوانه خوردم

— کاروانسرای حاجی ابوالحسن ناهار نان و ماست و پنیر خوردم

□ در منزل اقوام

— منزل میرزا مطلب يك فنجان چای و نان خشك خوردم

□ در سفرها و در دهات

— امروز رفتم مجیدآباد میرزا عیسی وزیر هم قرار بود بیاید دیر کرد. ناهار

مجموعه پلاو مفصل آوردند. من که روزه بودم نخوردم برای وزیر گذاشتند. بعد وزیر آمد و ناهار خورد.

— سوار شدیم آمدیم مهمانخانه قشلاق اشکنه و کباب حاضر کردند.

— تزدیک پل دم چادر شاهسونها پیاده شده نان و انار خوردم
 — شام دو مجموعه پلاو تدارک کرده بودند (باغ نایب اسمعیل در فیروزآباد)
 — رفتیم اطاق مشهدی حبیب کدخدا آتش روی ساج روشن کرده بودند. اطاق گرم شد. شام نان و تخم مرغ خوردیم. معذک هفت قران خرج شد.
 — در قهوه‌خانه فیروزآباد نان و خربوزه خوردیم.
 — امروز رفتیم باغ فرمانفرما در قهوه‌خانه سرچشمه شاهی نهار آوردند. يك قابلمه پلو بود. گوشت پخته بدون همه چیز، حتی نمک نداشتند. ملانقی هم نتوانست بخورد گفت اشتها ندارم. رفتیم عبدالله آباد آنجا جای از آبداری فرمانفرما خوردیم.

اطلاعات درباره دهات

حال که صحبت‌مان به ده کشیده است ببینیم که از آن آبادیهایی که فردوسی آنها را «بیچاره ده» نام برده است، بصیرالملک برای ما چه می‌گوید. بیشتر یادداشتهایی که دارد درباره طرز محاسبه محصولات با رعایاست و سهم بندی میان مالک و زارع، و لارویی و کولکشی قنات، طرز کشت و تیغ زدن زمین، خرید احتیاجات کشاورزی مثل بذره‌های مختلف و کاه و علوفه و یکی دو الاغ و چند گاو، تهیه هیزم برای زمستانهای سرد. گاه گل مالی پشت بامها که کاری تقریباً سالانه بود.
 بصیرالملک خود در جزء مملکاتش چند گاو داشت. می‌نویسد: خیر دادند که گاوها تماماً در دوتوبه مرده‌اند مگر یکی. از آن جهت که مردن مال رفع بلاست شکر کردم.

پیش‌ازین دیدیم که اگر بصیرالملک بعنوان مأمورین رسمی به‌دهات می‌رفت مباشران و کدخدایان در پذیرائی از حیث رنگین کردن سفره غذا به‌تهیه پلو می‌کوشیدند ولی وقتی بصیرالملک سرزده و عادی و عبوری به‌دهی وارد می‌شد و به‌خانه دهاتی ورود می‌کرد وضع ده را بطور واقعی مجسم می‌سازد، می‌نویسد: دراطاق حبیب‌نشستم. نماز کرده قرآن خواندم. شام چیزی ندارند. يك دانه هندوانه بزرگ پیدا کرده آورد. (که شاید آنرا هم برای شب چله نگاه داشته‌بود). چراغ ما روغن چراغی بود.
 سنت ارباب بودن حکم می‌کرد که بصیرالملک هم تند و سخت باشد و هم ملایم و مهربان. مصداق واقعی این شعر: درشتی و نرمی بهم دربه‌است.

یکجا می‌نویسد: شب صفر و غلام را خواستم که قرارداد خاشاک را به‌او بدهم. غلام راضی نشد که از قلعه هزاری سه‌تومان و از شفیع‌آباد هزاری شش‌تومان ببرد. فحش به‌او دادم و از اطاق بیرون کردم.

اما یکجا هم که پسر مشهدی باقر و مادرش ادعای شصت من گندم می‌کند و آن زن وضو می‌سازد که قسم بخورد بصیرالملک می‌نویسد «او را قسم ندادم و شصت من گندم را پشت نوشته او نوشتم». یا وقتی شب عید مباشرش به‌جانب ده ورامین می‌رود دوهزار قیمت يك ماهی و نیم من گوشت برای بی‌بی نوبهار می‌فرستد.

تعارف و پیشکش

تعارف آوردن، انعام دادن از رسوم و آداب متداول میان ارباب و رعیت، آقا و نوکر، زیر دست و بالا دست بود. در یادداشتهای بصیرالملک دقایقی چند هست که برای این موضوع قابل مطالعه است.

نخست ببینیم که رعایا از دهات برایش چی تعارف می آوردند. می نویسد:

— مشهدی حسن حصار بیکی دوتا جوجه مرغ و یک دانه هندوانه تعارف آورد قبول شد. شب هم ماند اطاق میرزا رضا شام خورد.

— ورامین — جعفر سیاه دوغ یک خیک، کره قدری آورده بود برای وزیر

برد.

— استاد علی اکبر کول مال پنج قطعه مرغ کشته و قدری تخم مرغ آورد.

— حاجی آقا قلعه بلندی عصر آمد به قدر دومن تبریز انار آورد.

— فاطمه سیاه عصر دیدن آمده بود، پسر مشهدی حسین همراه او بود. چهار دانه

انار تعارف آورد. ده شاهی انعام به او دادم.

— در مقابل دو خوشه انگور که باغبانی آورد یکقران انعام دادم.

— یک شیشه گلاب و یک جعبه جوزاقتد به مباشر تعارف کردم.

اما چه تعارف می فرستاده ... یک بار که در قزوین بوده از سوغاتی که برای امین الملک فرستاده یاد می کند و آن عبارت بوده است از مربای خیار، کوزه پنیر سلطانیه و گردوی زیادآباد.

بار دیگر تعارفی است که برای اقبال الدوله می فرستد و آن عبارت بوده است از پانصد عدد بادام و پانصد عدد پسته. توجه کنید که پسته و بادام را هم می شمرده اند.

و بالاخره به جای تعارفی که نامدارخان مرکب از دو مجموعه دارای هفت ظرف

حاوی پنج قطعه مرغ کشته و کشک و غسل و ماستینه و روغن و نان روغنی برای بصیرالملک فرستاده بود پنج شیشه گلاب و یک جعبه جوزاقتد در مجموعه ها می گذارد

و می فرستد. ضمناً یک قران هم به آدمش انعام داده است.

از تعارفها و التفاتیهای که از رجال مافوق خود دریافت کرده سه بار ذکر می کند.

یکی طاقه شال لاکه است که مستوفی الممالک به او التفات کرده (طبعاً درقبال کارهایی که برایش انجام می داده). یکبار هم می نویسد آقا یک تومان انعام مرحمت کردند.

تعارف دیگری که دریافت کرده «قدری دوهزاری با کیف» بود از دست امین الملک.

بی پولی و «قرض و قوه»

زندگی بصیرالملک مستوفی فراخ و گشاده نبود. او هم به مانند اغلب دیوانیان در

غالب اوقات دست تهی بود و با قرض کردن و نسیه خری زندگی می کرد. بی پولی در

آن روزگار امری عادی بود. در همین یادداشتهای هست که تمسکی را پیش امین الضرب

(حاجی محمد حسن) می برند که پولش را بگیرند امروز و فردا می کند. علتی جز آن

نداشته است که پول در بساطش نبوده است تا بیردازد و گرنه قصد نکول نداشته و باز در همین یادداشتها هست که: «جواب رقعہ را حاجی محمد حسن فرستاده نوشته بود پول از آقا محمد جعفر بگیرد ملک را بیع شرط بگذارید از قرار تومانی عباسی» و از آن معلوم می شود که اول متمول آن روزنهران محتاج به پول قرضی شده بوده است.

باری صحبت از زندگی قرضی و نسیه ای بصیرالملک است. درین زمینہ چیزهای بامزه دارد و از کل مطالب مربوط به قرض اینطور برمی آید که جناب مستوفی قرض را از دوستان و خویشان و همرتبگان خود نمی کرده و صورت خود را با سیلی سرخ نگاه می داشته است. معمولاً از کاسبهایی که با آنها معامله می کرده و یا نوکر و کلفت خودش قرض می گرفته است تا کوس کارش بر سر بازار نزنند. مبلغ قرضها هم کم و ناچیز است. اینک ببینیم که يك مستوفی درجه اول چه قرض می کرده است. نخست از دکاندارها.

— رفتم حجره گشتاسب یازده شاهی پول ازو قرض کردم.

— من رفتم حجره گشتاسب دو عباسی ازو قرض کرده ناهار خوردم.

نسیه خری از دکاندارها هم از عادیات زندگی است. نوشته است:

— امروز يك ری روغن نسیه خریدند به نوزده هزار.

— دو کیسه حنا نسیه خریدم از حجره کیخسرو.

— امروز ده من ونیم روغن از روغنی خریدم نسیه.

— دو شیشه نفت خریدم سه هزار و سیصد دینار. این را نقد دادم که بقیه را بعداز عاشورا بدهم.

— امروز پنج خریدند. امروز قدری پول دو تومان و پنج هزار به روغنی دادم.

تتمه شش تومان که بی گرو به توسط دختر حاجی قرض شده بود دادیم.

قرضهایی که از نوکر و کلفت خود می کرد: عبارت است از اینکه در جمادی الثانیہ ۱۳۵۲ که مقداری جنس از بازار خریده و پول نداده بود نوشته است: پنج تومان از سید میرزا قرض شد که میرزا رضا ببرد بدهد و جنسها را بگیرد.

— امروز پنج تومان از زن مشهدی رضا قرض کردم.

— باز درجایی دیگر می نویسد چهار تومان از مشهدی رضا قرض شد.

سختی و دشواری زندگی او را ازین جملهها دریابید که در روز دوم عید نوشته است درین چند روز عید به قدری بی پول شدیم که در میان همه ماها صد دینار نبود. یا نوشته است امروز پول برای خرجی نبود ابراهیم خرج کرده و طلب دارد.

بی پولی بصیرالملک تقریباً همیشگی است. تا آنجا که پول سالنامه دولتی را به وعده موکول کرده و نوشته است: امروز کتاب سالنامه آوردند فقط پول روزنامه را دادم پول کتاب ماند نوشته دادم. یعنی پرداخت مبلغ جزئی برای آن کتاب تحمیلی به زندگی آن روزش می شده و یا آنکه بیش از پول روزنامه پول دیگری نداشته است.

گاه اجناسی که لازم داشته می خریده ولی پس از چندروز آنها را پس می داده حتماً بعلت اینکه نتوانسته است پول فراهم کند. می نویسد: دو توپ العجہ ریسمانی به جهت روفرشی که قیمت آن توپی يك تومان است با ده ذرع روفرشی ابریشمی از کیخسرو

برداشتیم. يك نمد آبداری هم برداشتم. بعد از چند روز اینها را برای کیخسرو پس فرستادم.

روابطش با این کیخسرو زردشتی و يك حجره دار زردشتی دیگر دوستانه بود. ولی یکبار کیخسرو جنسهای را که به نسیه فروخته بوده نگاه داشته بود تا بصیرالملک پولش را بفرستد و البته می فرستد و جنسها را می گیرد. ولی پس از چند روز دیگر که به حجره او رفته نوشته است: عصر رفته بالاخانه کیخسرو دو فنجان چای و يك عدد نارنج صرف شد، باید تلافی بهاو بشود.

بی پولی در سفر گاهی زاد راه بصیرالملک است. نوشته است از قلعه نو گذشته پیاده آمدم تا قهوه خانه فیروزآباد چای خوردیم يك قران حواله کردم بهاو بدهند. رضا خان پول نداشت ده شاهی داد و باقی طلب او ماند.

سرخرمن

اربابها و رعایای آن روزگار غالباً پرداختهای خود را به «سرخرمن» حواله می کردند. ضرب المثل و عده سرخرمن از همینجا پیدا شده است که رعایا بدهی خود را به سرخرمن حواله می دادند و سرخرمن هم چیزی نداشتند که بدهند. بصیرالملک می نویسد: خداداد بیست و سه تومان از بابت پولی که به میرزا عبدالله داده بود پول روغن و ادعای لاروب قنات پارسال داشت نوشته بهاو دادم سرخرمن بهاو بدهم.

قیمت اجناس

بخشی از بهره مندی این یادداشتها به ثبت و ضبط قیمت اجناس در آن روزگار و مزد خدمات مختلف است:

کباب و تخم مرغ چهار هزار گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
اشکنه و کباب شش هزار
هیزم بیابان بارشتری ده شاهی
روغن يك من نوزده هزار
آلو يك کیسه چهار هزار
حنا دو کیسه دو هزار
برنج چهار کیسه دو هزار
گاه چهار بار چهار هزار
لوله چراغ پنج عدد يك قران
کفش يك عدد شش قران (۵ قران داده که برای رعیت بخرند يك قران هم خودش بدهد)

ساعت دیوار کوب سی تومان (البته امین السلطان خریده بوده)
شش ابره قندک - چهار بچجه - يك جفت جوراب دو مثقال جیوه ده تومان
يك قبله نما و دو عدد دستمال سه هزار

در اطاق رعیتی جفتی هشت قران با میخ و هفت قران بی میخ
در اطاق بزرگ جفتی يك تومان
در طویلہ جفتی پنج قران

دوازده جام شیشه و اجرت شیشه‌هایی که از خودمان بریده هفت هزار و هفتصد دینار

قیمت املاک شش دانگ

— عدل آباد با آبادی حسین‌آباد گردنه ملکی وزیر دفتر که از آقا رسول پسر حاجی علی به شش هزار تومان خریده است.

— مشیر خلوت ... در باب دهی که (نایب‌السلطنه) خریده‌اند مصلحت کردگفتم چهار هزار تومان بیشتر نمی‌ارزد.

مزد خدمات

استاد رسول کوره‌پز سه هزار (آمد گفت دو ریال کم است، قرار شد هر وقت خواستم سه ریال بدهم).

کرایه بار از قزوین به طهران خرواری پاترده هزار
پوست‌کنندن گندم ری دو عباسی اجرت و ده يك کسرمی‌کند
خرجی راه میرزا رضا تا ورامین يك قران
خرکچی روزی دو ریال

در زندگیهای قدیم معمول بود که اجناس مورد لزوم سال یا چند ماهه خانه را یکجا تهیه می‌کردند. از یادداشتهای بصیرالملک همین مطلب عاید می‌شود ولی او به‌مرسوم خود آنها را نسبه می‌خریده است. مثلاً نوشته:

قند شش من شاه، آب‌لیمو دوشیشه، چای سه‌گیر وانکه، تنباکو سه‌من، دو دسته شمع گچی، يك خیک روغن (همه‌اش نسبه) ۲۱۷ قران.

يك جای دیگر می‌نویسد: دو خیک شیره خریدم (که اکنون دیگر درزندگیهای ما جایی و مقامی ندارد و کمتر هم پیدا می‌شود).

تهیه خاکه زغال زمستان یکی دیگر از چیزهایی است که بر آن اشاره دارد. بصیرالملک چون مستوفی بود به‌يك جنس خاص که مخصوص کار اوست احتیاج داشت و آن پاکت است برای ارسال نامه. این جناب مستوفی کاغذ سفید می‌خرید و در خانه پاکت می‌ساخت احتمالاً برای آنکه ارزانتر تمام شود. نوشته است امروز منصور نیم بند کاغذ خرید هشت دسته را فرستادم صفیه پاکت سازد.

تفنن و وقت‌گذرانی

به‌دو مطلب دیگر باید نگاهی افکند و سرمطلب را بهم آورد — که بدون شنیدن آنها با زندگی روزانه مستوفی کاملاً آشنا نخواهید بود.

یکی ساعات تفنن و وقت‌گذرانی اوست و دیگر روابطش با اهل و عیال.

قسمت عمده وقت بیکاری روزانه او مخصوصاً غروبها و سرشها به ملاقات با دوستان، رجال، آشنایان و خویشان می‌گذشت. این رسم میان همه باب بود. به‌خانه یکدیگر می‌رفتند و وقتی می‌گذرانند.

بصیرالملک به‌حمام رفتن بسیار علاقه‌مند بود و ظاهراً هر وقت که کار دیگری نداشت و در خانه حوصله‌اش به‌سر می‌آمد به‌حمام می‌رفت. حمام در آن روزگار تا حدودی حکم کافه داشت. در سرینه‌اش می‌نشستند و صحبت می‌کردند. بصیرالملک حتی گاه از روزها دوبار به‌حمام می‌رفت. یک بار صبح که حتماً برای غسل بود و بار دیگر بعد از ظهر یا سرشب. حمام رفتن هم صورت مختلف داشت. گاه برای حنا بستن بود و گاه برای مشت و مال و کیسه کردن و طبعاً مواقعی که حمامش مصادف با اوقات نماز می‌شد نماز راهم در آنجا می‌خواند.

زیارت رفتن قسمتی از اوقات بیکاری او را دربر می‌گرفت. به‌زیارت حضرت عبدالعظیم هفته‌ای یکبار یا ده‌روز یکبار می‌رفت و اگر احیاناً برای سرکشی به‌دهات آن صفحات رفته بود از آنجا به‌حضرت عبدالعظیم می‌آمد و پس از زیارت باز می‌گشت. زیارت امامزاده داود، ینگی امام راه قزوین، امامزاده جعفر و رامین را هم به‌تصادف انجام می‌داده‌است. گاه او با شاه روبرو می‌شد که به‌زیارت رفته بود.

روضه‌خوانی رفتن و روضه‌خوانی در خانه خود برقرار کردن از کارهایی است که بصیرالملک بمانند دیگر رجال بدان علاقه‌مند بود. به‌بعضی از روضه‌خوانیهای خانه خودش اشاراتی دارد و فی‌المثل می‌نویسد پنج یا چهار روضه‌خوان آمدند و خواندند. او به‌مراسم ختم و تسلیت رفتن نیز مقید بود.

بصیرالملک متعبد و مقدس بود و طبعاً اهل قمار کردن نبود تا بمانند بسیاری از رجال آن عهد وقت را به‌طاس و گنجفه و قمارهای دیگر بگذراند - درین یادداشتها دو جا از مجلسی که در آن قمار می‌شده است یاد می‌کند. اما گاهی به‌شطرنج مشغول می‌شد. در یکجا از قماری یاد می‌کند که میزان مبلغ باخته شده مورد تعجبش واقع شده.

رفتم خانه ملک‌التجار امیرزاده امین خلوت و حاجی غلامحسین برادر حاجی شهاب‌الملک بودند، شصت تومان امیرزاده باخت.

این جناب میرزا با اینکه خوش خط و ربط و منشی قابل بود ظاهراً به‌کتاب خواندن علاقه‌ای نافر نداشته‌است. درین یادداشتهای یک‌ساله از دو کتاب نام می‌برد که می‌خوانده‌است. یکی روضه‌الصفاست و دیگر تاریخ جنگ صفین. البته قرآن خواندن ازین ترتیب جدا بود و غالباً می‌نویسد که نماز و قرآن خواندم و خودش هم قرآنی چاپ کرده‌است که پیش از چاپ صحبتش را با امین‌السلطان کرده بود زیرا نوشته‌است: - رفتم خانه امین‌السلطان نهار حاضر بود. در باب کشف الایات قرآن گفتم آنچه نوشته بودم دیدید؟ ولی به‌جوابی که امین‌السلطان داده بوده‌است اشاره‌ای نمی‌کند. میرزا گاهی به‌کارهای خانه می‌رسید. فی‌المثل نوشته‌است: آدمم منزل گلهای شمعدانی را بیرون آورده‌توی کوزه گذاشتم.

در طول یک‌سال، یکبار برایش اتفاق افتاده‌است که به‌مراسم شب‌نشینی دعوت

شود می نویسد: امروز رقعۀ دعوت از حضرت نایب السلطنه رسید که شب یکشنبه به خانۀ ایشان مهمانی سواره یعنی شب نشینی بروم.

بصیر الملک او اهل اخانه

او همانند همه ایرانیانی که دستشان به دهنشان می رسید دارای خانۀ ای بود که اندرونی و بیرونی داشت. اوقات جناب میرزا موقعی که در خانۀ بود معمولاً در بیرونی می گذشت و به صحبت با مردان طبقات مختلف که یا با او کار رسمی داشتند و یا برای وقت گذرانی پیشش می آمدند - در یادداشتها متأسفانه راجع به اندرون و خانۀ آگاهی زیاد و مهمی ندارد ولی از همین مقدار که هست اینطور برمی آید که میرزا در خانۀ خود آقای مطلق بوده است و چون بر مرد بوده است که به خرید برود و وسایل زندگی را تهیه کند طبعاً اختیار امور کلا با او بوده است. چنین احساس می شود که میان آقا و خانم روابط صورت گریز آشتی داشته است. حالا چند بند از نوشته های او را می آورم و قضاوت بهتر و رساتر را به خودتان وامی گذارم.

— خانم امروز حمام بود وقتی آمد قند برای او فرستادم پس داده بود

— خانم حمام رفت پول خواست ندادم حنا هم ندادم

— دو تومان به جهت خرجی به خانم دادم

— حجرۀ آقا عبدالحسین کفش نرم به جهت خانم خریدم

— خانم بیرونی آمد

— عصر زنها آمدند به اطاق من

— آمدم خانۀ اطاق خانم با میرزا شفیع و خانم نهار نان و آش ترش و کوفته خوردیم.

— امروز بقیۀ چیتها که بود به اهل خانۀ تقسیم کردم. به همه رخت دادم مگر قلیلی.

— روز عید ۱۳۵۲ - پس از سلام شاه یکسر آمدم خانۀ زنها و دخترها آمدند

تخته بازی کردند. به همه شاهی دادم نفری ده عدد.

نشانی آبادی

احمد اقتداری از قدیمی های لار شنیده است که يك گراشی (لاری) به اصفهان رفت و در کوجهها گم شد. به کسی رسید و نشانی مورد نظرش را پرسید و گله کرد که اینجا پیدا کردن جاها مشکل است و غریب گم می شود.

اصفهان به او گفت برای گم نشدن به هر کجا رسیدی يك چیزی را نشانی کن که به یادت بماند. مثل منار مسجد، سردر کاشی، مادی آب.

گراشی گفت اینجا درخت گز، درخت خرما، درخت کنار و درخت کهور ندارد تا بشود آن را نشانه خود قرار دهم.